

## بحران کنونی ایران ، تشابهات و تفاوت‌های آن با بحران ۱۳۵۷

تاکنون اکثر افراد و گروه‌هایی که مخالف رژیم شاه بودند حوادث سال ۱۳۵۶ تا اواخر سال ۱۳۵۷ را " انقلاب " می‌نامند و طرفداران نظام سابق آنرا " فتنه " تلقی میکنند.

بسیاری از محافل و گروه‌های سیاسی موافق و مخالف بدون اینکه تحلیل واقع بینانه ای از عوامل بحران رژیم سلطنتی و توانایی و کارایی نیروهای مخالف رژیم شاه در سالهای ۵۶ و ۵۷ بعمل آورند، نظریاتی مطرح میکنند که با حقایق سیاسی آن دوران وفق نمیدهند . عقیده دارم که تحریف حقایق سیاسی - تاریخی توسط دو قطب مزبور منجر شده است که صف آرایی و دشمنی های کور کورانه ای بین بسیاری از موافقین و مخالفین نظام سابق حتی در شرایط کنونی شکل بگیرد . قریب سی سال از فروپاشی رژیم سلطنتی و بقدرت رسیدن رژیم آخوندی میگذرد. اما اکثر ما ایرانیان هنوز نیمه‌موخته ایم که بطور خردگرایانه دلایل شکست و ناکامی خود را در گذشته و حال مورد ارزیابی قرار دهیم. هنوز شعارهای کینه توزانه بر عقل و شعور ما حاکم هستند. اکنون نیز مثل گذشته، سیاست " صبر و انتظار "، سیاست بازیهای فرصت طلبانه در فضای سیاسی ایران نقش تعیین کننده ای ایفا میکنند. برخی محافل آگاه در میان زنان ، جوانان و تعداد انگشت شماری از روشنفکران آگاه در فضای بیم و ناامیدی تلاش میکنند که به مقاومت خود ادامه دهند. اما ترور و اختناق سی ساله گذشته ، فقدان رهبران سیاسی کاردان، فقدان سازمان یافتگی مردم و تفرقه و پراکندگی شرایطی را بوجود آورده اند که بطور یقین نیروهای خارجی در تعیین مسیر سیاسی آینده ایران مداخله خواهند کرد و ابتکار عمل را بدست خواهند گرفت و " بحران ایران " را براساس منافع خود و " نظم نوین جهانی " فیصله خواهند داد.

عقیده دارم که بحران کنونی ایران تنها ناشی از دیکتاتوری و جهالت کارگردانان رژیم حاکم نیست ، بلکه کیفیت و خصلت نیروهای مبارز و ساختار فکری- سیاسی - تشکیلاتی عقب مانده اپوزیسیون کنونی ایران در داخل و خارج از کشور نیز عامل مهمی در شکل گیری بحران کنونی ایفا میکنند. زیرا آن بخش از اپوزیسیون ایران که ادعای تشکیلات و برنامه سیاسی - مبارزاتی میکنند، هنوز با تفکر پنجاه سال گذشته کار میکنند و با وجود ادعاهای پرطمطراقی که میکنند از آخوندها نیز عقب مانده تر هستند. آن بخش از کادر و محافل دمکرات ایران که از گذشته درس آموخته اند و متحول شده اند ، هنوز از سازمان یافتگی درستی برخوردار نیستند و با مباحث " اینترنتی " و گفتگوهای بی انتها خودشان " مشغول " کرده اند. بنابراین نیروی دوراندیشی که سازمان یافته باشد هنوز شکل نگرفته است تا بتواند نارضایتی مردم را در مسیر برکناری رژیم هدایت کند. اما آخوند ریاکاری مثل محمد خاتمی قریب هشت سال موفق شد که نارضایتی مردم را " کانالیزه " کرده ، به انحراف بکشاند. پس از افشا شدن ماهیت خاتمی، بازیگران جناح فاشیستی رژیم وارد میدان شدند تا اینبار با ارباب سیاست خود را به پیش ببرند. امامردم ایران ارباب و کشتار دوران خمینی را تجربه کرده اند و این رژیم در آینده به هر شکلی عمل کند محکوم به زوال است. روی کار آمدن احمدی نژاد نشانه " قدرت " رژیم نیست بلکه نشاندهنده پایان عمر آنست. اما متأسفانه بعلت ضعف نیروهای اپوزیسیون، باردیگر نوبت " عامل خارجی " فرارسیده است تا با " موج آفرینی " در امور سیاسی ایران دخالت کنند. باین ترتیب بار دیگر شاهد آن خواهیم شد که بی کفایتی و بی درایتی حاکمیت و اپوزیسیون کنونی ایران موجب گردند که قدرتهای خارجی مدعی " نجات ایران " شوند؟

رویدادهای تاریخی - سیاسی ایران دارند با زشتی های دیگری تکرار میشوند. عقیده دارم قبل از اینکه نظاره گرفتار دیگری باشیم ، ضروری است که همه دمکراتهای خردگرای ایران و " سوت دلان سیاسی " که از ستیزه جوییها، شعاردادن های بی محتوا و ازفحاشی ها و اتهام زدن ها خسته و بیزار شده اند، با استفاده از تکنولوژی مدرن ارتباط گیری و با " رعایت فن مبارزه اجتماعی در شرایط ترور و اختناق " کوشش کنیم که با مجالس "گپ " و " تفریحات اینترنتی " خود را مشغول نکنیم بلکه از حداقل سازمان یافتگی برخوردار شویم تا بتوانیم در روند

فروپاشی رژیم و در مسیر دموکراسی خواهی نقش مثبت و سازنده ای ایفا کنیم و در مرحله "گذار از بحران" ابتکار عمل بیشتری داشته باشیم و دنباله رو حوادث نشویم.

عناصر و محافل دگراندیش ایران وظیفه خواهند داشت که از هم اکنون مردم و خصوصاً جوانان کشور را از ماهیت بحران کنونی مطلع سازند و از شرکت در منازعات کاسیکارانه محافل بی کفایت سنتی امتناع ورزند. ما وظیفه داریم که " دگراندیشان سیاسی" را تحمل کنیم و شرایط همزیستی برای گرایشهای سیاسی از محافظه کار تا چپ را که به مبانی دموکراسی خواهی و حقوق بشر پایبند هستند، فراهم سازیم. افراد و محافلی که با فرهنگ دیکتاتوری پرورش یافته اند تاکنون مانع از آن شده اند که دگراندیشان دمکرات بتوانند در فضای دمکراتیکی گفتگو کنند تا نسل جوان از همه حقایق باخبر شوند. ترور و اختناق در کشور بوسیله حاکمیت و همچنین مناسبات ضد دمکراتیکی که در میان نیروهای واپسگرای اپوزیسیون وجود دارند، مانع بزرگی در راه ایجاد " همبستگی ملی" بمنظور نجات مردم و کشور در گذشته بودند و در شرایط کنونی نیز همان عناصر و محافل به تخریب ادامه میدهند.

اکنون نیز مثل گذشته شاهد آن هستیم که ارباب تنها از طریق حاکمیت اعمال نمیشود بلکه " شاه الهی"، "مارکس الهی" و حزب الهی" گرچه از شکل نظام های سیاسی مختلفی جانبداری میکنند، اما از نظر خصلت ضد دمکراتیک و بینش و منش ارتجاعی در " جبهه واحدی" قرار دارند. مهم نیست که چه تابلویی را حمل میکنند: " کمونسیتی"، " سلطنتی" یا " اسلامی"، مهم آنست که بدانیم، از خصلت های غیر انسانی و ضد دمکراتیک برخوردار هستند؟

پس از سی سال که از دیکتاتوری شاه میگذرد، هنوز بسیاری از طرفدارانش دگر اندیشان را تهدید به مرگ میکنند. خودم بارها و بارها در مباحث رادیو / تلویزیونی و در گفتگوهای " پال تاک" این مسئله را تجربه کرده ام. این عناصر که ادعای مبارزه علیه " دیکتاتوری" کنونی میکنند، با وقاحت از " دیکتاتوری شاه" حمایت میکنند و با پیشروی ادعا میکنند که مردم ایران و روشنفکران شایسته دیکتاتوری هستند.

بررسی ستیزه جویی های داخلی این فرقه ها و توطئه گریهای آنان علیه همدیگر و برضد دگر اندیشان نشان میدهند که چرا آخوندها با تفکر ماقبل قرون وسطانی هنوز در ایران حکومت میکنند. سه جریان سیاسی - فرهنگی نامبرده حتی کوشش میکنند که بخشی از نسل جوان کشور را به چنین سیاست، فرهنگ و منشی سوق دهند.

بنابراین، مبارزه علیه این رژیم، از مبارزه با سه محفل " لمپنی" نامبرده جدا نیست. مشکل سیاسی ایران ارائه تعریف صوری از " جمهوری"، " سلطنت"، " اسلام" یا " سوسیالیسم" نیست. عقیده دارم که دارندگان همه اندیشه های سیاسی و مذهبی و اجتماعی که حقوق دمکراتیک دگراندیشان را تحمل میکنند، حق حیات و فعالیت دارند. نه رژیم سابق به این حقوق و مناسبات احترام میگذاشت و نه رژیم کنونی بدان عمل میکند. بهمین دلیل هم رژیم سابق می بایستی بر چیده می شد و این رژیم نیربطور بنیادی ریشه کن شود.

ما در مبارزه علیه رژیم دیکتاتوری سابق محق بودیم، اما باخاطر ضعف های بینشی که ناشی از پرورش در همان فرهنگ استبدادی بود، دگراندیشانه و دمکرات منشانه عمل نکردیم، چون هرکدام به نحوی هم پیمان آخوند شدیم.

بسیاری از ما بخاطر تحولات فکری که در ما روی داده است، از کمبودهای گذشته خود با شهامت انتقاد میکنیم. اما شاه الهی ها، مارکس الهی ها و حزب الهی ها میخواهند هنوز به تخریب، استبداد و جنایت ادامه بدهند.

یکی از عواملی که " اپوزیسیون کنونی" را تجزیه کرده و به عملکردهای بدون هدف سوق داده است، معشوش بودن روابط نیروهای دمکرات با چنین عناصر و محافل میباشد. عدم مرزبندی با چنین عناصری حتی در گروههایی که ادعای دموکراسی خواهی میکنند، بشدت چشم میخورد.

عقیده دارم جریانهای سلطنت طلب، جمهوریخواه و اسلام گرا، اگر خواستار استقرار دموکراسی بر اساس سکولاریسم و کثرت گرانی سیاسی هستند باید چنین " لمپن" ها (لات - لوت ها) را که روزمره دست به تخریب میزنند از صفوف خود برانند تا برای بحث و گفتگو قابل اعتماد باشند. تازمانیکه روابط قبیله ای بر مناسبات سازمانهای سیاسی حاکم هستند و عضو گیری با ارزشهای انسانی و دموکراسی خواهی انجام نمیگیرند، لمپن منشی، دیکتاتور پروری، تخریبگری و هتک حرمت دگراندیشان در درون این سازمانها ادامه خواهد داشت و از طریق این سازمانها به جامعه انتقال خواهند یافت و باز تولید میگردند.

اکنون مشاهده میکنیم که پس از سی سال، رژیم با بحران مرگباری روبرو شده است. در شکل گیری این بحران عوامل مختلف داخلی و خارجی موثر بوده اند. اینبار نیز مثل گذشته بخاطر خصلت نامتعادل و ضد مردمی که در حاکمیت وجود دارد و کمبودهایی که در درون اپوزیسیون حکمفرما است، قدرتهای خارجی بخود اجازه خواهند داد بدون که بدون توجه به خواست و اراده مردم ایران، برای سرنوشت مردم و کشور ایران تصمیم گیری کنند.

بار دیگر این پرسش مطرح است که در فرصت زمان کوتاهی که در اختیار داریم، آیاتنروهای ملی و دمکرات ایران میتوانند نقش سازنده ای برای گذار از بحران کنونی ایفا کنند؟

این پرسش را با صراحت از نیروهانی میکنم که به حداقل معیارها و ارزشهای انسانی و دمکراسی خواهی پایبند هستند. باتجاری که خودم و بسیاری از انسانهای آزاد اندیش ایران در گذشته و حال کسب کرده ایم، مخاطبین ما آن سه محفل " لمپنی" و ارتجاعی نیستند.

براین اساس و با توجه به ارزشها و معیارهای مورد نظر، ضروریست که تشابه و تفاوتهای بحران سیاسی کنونی ایران را با بحران ۵۶ - ۵۷ مقایسه کنیم و باتوجه به اهمیتی که رویدادهای سیاسی ایران در یکی دو سال آینده خواهند داشت، همه ما وظیفه داریم که بدون هیچگونه پرده پوشی و بدون توسل به فرقه گرایی، براساس اسناد و مدارک انکارناپذیری که توسط محافل مختلف ایرانی و خارجی انتشار یافته اند، تاریخ حوادث سالهای ۵۶ و ۵۷ را که موجب فروپاشی نظام سلطنتی و بقدرت رسیدن آخوندها گردید، بدون هیچ تعصبی بازنگری کنیم و مورد ارزیابی قرار دهیم. مقایسه بحران کنونی با بحران سال ۵۷، هشیاری و احساس مسئولیت ما را ارتقا خواهد بخشید. با چنین روشی خواهیم توانست برخی " دشمنی های درون ایراندوستان " دمکرات و صادق را که ناشی از ناآگاهی از امور سیاسی و ناشی از فرهنگ استبدادی میباشد، از میان برداریم و با آموزش فرهنگ دمکراسی خواهی، و تمرین تحمل همدیگر، به همسویی برای نجات مردم و کشور بدل کنیم. البته چنین تلاشهایی نیاز به ابزار جدید کار از قبیل دستگاه تبلیغاتی با مدیریت کارشناسان دمکرات و شکل گیری سازمانها و احزاب مدرن اجتماعی با ساختار دمکراتیک دارند.

شکل گیری یک ائتلاف سیاسی فراگروهی با پذیرش فراکسیون های فکری - سیاسی میتواند آغاز کار باشد. راه چاره این نیست که هویت سیاسی و خواستههای درازمدت خود را پنهان کنیم. راه چاره اینستکه روابط متمدنانه ای با دگراندیشان داشته باشیم. از چپ تا محافظه کار دمکرات را در جامعه بپذیریم و افراطیون دیکتاتورمنش و " لمپن " هائی که در سیاست دخالت میکنند را مستترکاً منزوی کنیم.

شکل گیری یک نظام سیاسی براساس سکولاریسم، دمکراسی پارلمانی و احترام به کثرت گرایی سیاسی میتوانند برنامه مشترک ماباشد.

از هم اکنون باتوسل به " فرهنگ گفتگو " ، بطرز علمی و با شیوه ی دمکراتیک و متمدنانه قادر خواهیم شد که کمبودها و کاستی های گذشته خود را برطرف کنیم و همچنین با گفتگوهای سازنده طرح ها و مناسباتی را از هم اکنون پایه ریزی کنیم که بتوانیم در آن شرایط بهمدیگر و بمردم یاری برسانیم تا پس از فروپاشی رژیم فاشیستی - مذهبی کنونی، " قدرت جایگزین " سیاسی را آزادانه انتخاب کنیم. البته افراد و محافلی هستند که بخاطر ساختار فکری و منش دیکتاتور مآبانه خود تلاش میکنند نه تنها حقایق تاریخی را مخدوش جلوه دهند بلکه قادر نیستند نقش سازنده ای برای آینده ایفا کنند. این افراد و محافل با شعارهای کینه توزانه و سیاست بازیهای فریبکارانه تلاش میکنند که " دکان سیاسی " خود را رونق نگهدارند. افراد و محافل فرصت طلبی نیز وجود دارند که کوشش میکنند چهره واقعی رژیم جنایتکار کنونی را پنهان نگهدارند.

آیا ما باید مثل سی سال گذشته خود را با چنین محافلی " مشغول " کنیم یا اینکه باید بیدرنگ بطور هدفمند یارگیری کنیم و با ایجاد یک تشکیلات فراگروهی نوین، در جستجوی راهکارهای نجات ایران از جنگ، ویرانی و خونریزی باشیم؟

هموطنان سوته دل ایران بدانند که بزودی با " فروپاشی " حکومت جمهوری اسلامی و با بحران سیاسی دیگری در ایران روبرو خواهیم شد. آنهایی که به نجات مردم و کشوری اندیشمند، در چنین شرایطی چه برنامه ای دارند؟ آیا پس از فاجعه ای که موجب بقدرت رسیدن آخوندها شد، بار دیگر با فاجعه ی مشابهی روبرو خواهیم شد؟ آیا نیروهای ملی و دمکرات ایران چشم انداز سیاسی روشنی برای گذار از بحران کنونی دارند؟

چرا مدعیان آزادی و دموکراسی خواهی پس از سی سال هنوز از سازمان یافتگی قدرتمند و موثری که موجب امید مردم کشور و مورد احترام نیروهای دموکرات جهان باشد برخوردار نیستند؟

آیا با تمام ادعاهایی که داریم چرا نتوانسته ایم برای شکل گیری " قدرت جایگزین " که مدیریت و نوسازی آینده ایران را برعهده داشته باشد ، گامهای دلگرم کننده ای برداریم ؟

چرا هنوز یک مشت شعبده باز سیاسی با استفاده از وسایل ارتباطات جمعی، آرمانهای سیاسی مبارزین و خواستههای مردم را به انحراف میکشند؟

آیایین فرهنگ و این مناسبات سیاسی فاجعه دیگری نمی آفریند؟

بعنوان یکی از مخالفین رژیم شاه و شخصی که برای براندازی رژیم شاه مخفیانه وارد ایران شده بودم و شاهد عینی رویدادهای سیاسی سال ۵۷ بودم ، نظرم را درباره عوامل فروپاشی رژیم شاه و بقدرت رسیدن آخوندها در اینجا باختصار مطرح میکنم تا هشداری باشد برای مقابله با بحران دیگری که در پیش داریم.

در اینجا باید تاکید کنم که سالها بعنوان دبیر فدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان و دبیر کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی، نقش روشنگرانه و افشاگرانه مهمی در خارج از کشور درباره ماهیت دیکتاتوری شاه برعهده داشتم. از کوششهای کنفدراسیون که تنها تشکیلات دانشجویی ایران با ساختار دموکراتیک ، قبل از وقوع انشعابات بود، دفاع میکنم. مدتی در ارتباط با سازمانهای چریکی و مسلحانه همکاری داشتم که به بینش و منش حاکم در آزمون انتقاد دارم و این انتقادات را با اتفاق سایر دوستانم حتی قبل از فروپاشی رژیم سلطنتی به عنوان نقد به سازمانهای چریکی ، استالینیستی و مانوئیستی مطرح و انتشار داده بودیم. همین انتقادات موجب شده بود که از چریکهای فدائی خلق جدا شویم.

در جریان فروپاشی رژیم شاه از طرف یک جریان مستقل سیاسی مخفیانه وارد ایران شدم. از آنجایی که از ماهیت دار و دسته خمینی اطلاع کافی داشتیم و شناخت و تجربه کافی از جریانهای چپ سنتی بدست آورده بودیم، هنگام اقامت مخفیانه خود در ایران، با هیچکدام از این جریانها که بدنبال آخوندها براه افتاده بودند همکاری نکردم و در تمام دوران زندگی مخفیانه خود در ایران، از اینکه آخوندها ابتکار عمل را بدست گرفته بودند ، متحیر بودم. پس از علنی شدن باتفاق دوستان خود مبارزه علنی خود را با رژیم خمینی آغاز کردم و سپس با تشکیل یک گروه مستقل، مبارزه مسلحانه را علیه رژیم در گیلان و سپس در کردستان سازماندهی کردم. بخشی از اسناد و مدارک آن در کتاب " سیر تحول جنبش چپ و عوامل بحران آن " انتشار داده ام که در سایت " ایران امید " و در داخل و خارج کشور پخش شده است. در مبارزه علیه رژیم خمینی ، عده ای از دوستان و خویشاوندانم را اعدام کردند و افرادی زیادی نیز زندانی شدند.

در آن کتاب و در مقاله ها و مصاحبه های مختلف با صراحت گفته ام که از مبارزه علیه دیکتاتوری شاه ابداً پشیمان نیستم. اما در دوران مبارزات چریکی از بینش و منشی که در ما حاکم بود انتقاد داشتم و دارم. بخصوص از اینکه درباره نیروی جایگزین نیاندیشیده و چشم انداز روشنی نداشتیم. از این لحاظ خودم و سایر مبارزین آن دوران را مورد سرزنش قرار میدهم. اما برگردیم به اصل موضوع:

پرسشها و پاسخ ها در مورد عوامل بحران و فروپاشی رژیم سابق:

۱- نقش نیروهای سیاسی ایران:

آیا نیروهای سیاسی ایران که در زمان شاه که از تنوری مبارزه مسلحانه و " براندازی " طرفداری میکردند، رژیم سلطنتی را " سرنگون " کردند یا اینکه آن رژیم توسط عوامل دیگری " فروپاشید " و این عوامل کدام بودند؟

- نیروهای سیاسی آلمان را میتوان بشرح زیر نام ببریم: جبهه ملی ایران (واحزاب وابسته به آن)، نهضت آزادی ایران، حزب توده ایران، چریکهای فدائی خلق ایران، مجاهدین خلق ایران، برخی گروههای کوچک رادیکال اسلامی مثل " حزب ملل اسلامی " و برخی محافل گمنام دیگر.

- همگی میدانند که جبهه ملی نیروی نبود که خصلت " براندازی " داشته باشد. رهبران جبهه ملی کوشش میکردند که در چارچوب قانون اساسی ، شاه را متقاعد سازند که از دیکتاتوری فردی دست بردارد. شعار جبهه ملی این بود که " شاه باید سلطنت کند نه حکومت ". اما شاه به همین نیروی میانه رونیز اجازه فعالیت نمی داد و آنها را سرکوب و خانه نشین کرده بود.

- نهضت آزادی برهبری مهندس بازرگان و طالقانی نیز نیروی برانداز محسوب نمیشدند بلکه دردانشگاه و مساجد سعی میکردند علیه دیکتاتوری "افشاگری" کنند. براساس اسناد و مدارکی که وجود دارند، مبارزات این افراد در حد افشاگری و نصیحت بود. اما بهمین دلیل رهبران آن مدت‌ها در زندان بودند.

- سازمان مجاهدین خلق ایران بعنوان یک جریان نیمه مذهبی رادیکال که طرفدار براندازی بود، از درون نهضت آزادی و جبهه ملی ایران شکل گرفت تا راه مستقل خود را انتخاب کند. این جریان قبل از اینکه اعلام موجودیت کند توسط عوامل نفوذی حزب توده که با ساواک همکاری میکردند، لورفت و بسیاری از رهبران آن اعدام شدند و برخی نیز تا اواخر سال ۵۷ در زندان بودند. این سازمان بعلا سرکوب و همچنین بعلا انشعاباتی که در درون آن روی داده بودند، خطر جدی برای رژیم شاه محسوب نمی شد.

- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز یک جریان کوچک مارکسیستی محسوب می شد که تعداد آنها در زمان شاه (براساس ارتباطی که با آنها داشتیم از سیصد نفر تجاوز نمیکرد). افراد تشکیل دهنده آن بطور عمده برخاسته از درون حزب توده و جبهه ملی ایران بودند و به عنوان اعتراض به سیاست فرصت طلبانه رهبران حزب توده و "سیاست صبر و انتظار" جبهه ملی، آن جریانها را ترک کرده بودند. بزرگترین عمل چریکی این گروه بنام " عملیات سیاهکل" شهرت دارد که یک عمل فهرمانانه و اراده گرایانه بمنظور اثبات حضور خود و بمنظور اعلام موجودیت سازمان انجام داده بودند. پس از این عمل، در چند عملیات چریکی دیگر نیز شرکت کردند اما اکثر رهبران و کادرهای مبارزان اعدام و یا در دگرریهای خیابانی کشته شدند. بقایای رهبری سازمان مزبور برهبری حمید اشرف در سال ۱۳۵۵ در محاصره افتادند و کشته شدند. اما هواداران آنها در داخل و خارج از کشور هنوز ابراز وجود میکردند بدون اینکه قادر به انجام عملیات چشمگیری باشند.

- رهبران حزب توده در شوروی و اروپای شرقی زندگی میکردند و به ابزار بی اراده ای برای توجیه سیاست شوروی تبدیل شده بودند. شوروی و اروپای شرقی با شاه رابطه حسنه داشتند و همکاریهای سیاسی و اقتصادی گسترده ای داشتند. برخی از کادرهای رهبری حزب توده که در داخل کشور فعالیت میکردند نیز به ابزار نفوذی ساواک برای لودادن سایر مبارزین تبدیل شده بودند. نگاه کنید به اسناد مربوط به نقش عباس شهریاری (معروف به مرد هزار چهره) و سایر عناصر حزب توده که در لو دادن سازمانهای مختلف نقش فعالی ایفا کردند.

- گروههای کوچک و رادیکال اسلامی از قبیل " حزب ملل اسلامی " که مجموعاً حدود ۵۰ نفر بودند و هنگام کوهنوردی در کوههای شمال تهران دستگیر شدند و متلاشی گردیدند.

- اکثر آیت الله ها و روحانیون دعاگوی شاه بودند و اکثر آخوندهائی که بعد از فروپاشی رژیم شاه خودشان را " رهبران انقلاب " نامیدند از مزد بگیران ساواک و اداره اوقاف و دربار بودند، بطور نمونه: بهشتی، باهنر، ناطق نوری، مطهری و... اشخاصی مثل خامنه ای و رفسنجانی نیز هیچگونه ارزش و اعتباری در میان مردم و مبارزین آزادیخواه نداشتند. در جریان فروپاشی رژیم شاه شاهد بودیم که این افراد با صلاحدید برخی مقامات ساواک و ارتش، ابتکار عمل را بدست گرفتند و سپس توانستند با همدستی خمینی فرد بانفوذ و مبارزی مثل طالقانی را از میدان سیاست حذف کنند.

## ۲- نقش قدرتهای خارجی:

آمریکا و اروپا که متحدین شاه بودند، در فروپاشی رژیم سلطنتی نقش اصلی و تعیین کننده داشتند. اسناد و مدارکی که از طرف ایرانیان موافق و مخالف شاه و همچنین رهبران و کارشناسان اروپا و آمریکا انتشار یافته است، نشان میدهند که:

- سازمان " سیا " مطلع شده بود که شاه به مرض سرطان دچار شده است. از این ماجرا گویا خاتم فرح دیبا نیز مطلع بود. برخلاف آنچه که برخی از طرفداران شاه ابراز میکنند، حکومت آمریکادر ابتدا قصد تغییر نظام را نداشت. آنها با آگاهی از بیماری شاه، میخواستند از فروپاشی ناگهانی قدرت در ایران که نقش فوق العاده ای در خاورمیانه ایفا میکرد، جلوگیری کنند. آمریکائی های عنوان متحد شاه میدانستند که او به تنهایی درباره همه امور تصمیم میگردد (رجوع کنید به خاطرات اسدالله علم). لذا در صدد بودند قبل از مرگ شاه، از فروپاشی رژیم جلوگیری کنند. ابتدا موقعیت و شرایط قریب پنجاه نفر از اطرافیان شاه را مورد مطالعه قرار میدهند که قدرت را به فرد و یا گروهی از آنان بسپارند. متوجه میشوند که شاه به هیچیک از اطرافیان خود اطمینان ندارد و برای اینکه آنها را کنترل کند، افرادی را بمنظور " مراقبت و جاسوسی " برضد همدیگر گماشته بود. باین ترتیب هیچ فردی از درون سیستم مزبور قادر نبود که جایگاه او را پر کند. بهمین دلیل بعلا نفوذی که آمریکا در دربار و اطرافیان

شاه و دستگاه نظامی - امنیتی رژیم داشت، ابتدا تلاش کردند که انتقال قدرت از شخص شاه، بطور مسالمت آمیز به یک نیروی سیاسی- اجتماعی انتقال یابد. بهمین خاطر به شاه فشار آوردند که " فضای باز سیاسی " راباجرا درآورد. طبق روالی که در نظام دیکتاتوری رایج بود، ابتدا کوشش کردند که با ایجاد " فراكسیونهای مختلف" در درون حزب رستاخیز، بعنوان " پیشرو" و " پس رو" مردم را بفریبند. باین مناسبت بود که به آقای دکتر عبدالمجید مجیدی کارشناس سازمان برنامه نیز نقشی واگذار شد. اما این حزب آنقدر رسوا بود که حتی اعضای آن میدانستند که یک نهاد فرمایشی است .

در این شرایط بود که بسیاری از رهبران رژیم از برنامه های آمریکا و اروپا مطلع شدند. پریشانحالی و تردید شاه نیز موجب شد بسیاری از مداحان و چابلوسان دستگاه ، بدون هیچگونه " مقاومتی " زودتر از شاه چمدانهای خود را بستند و بخارج مهاجرت کردند و مشهور بود که برخی از آنان با دلار هفت تومانی ، در خارج سرمایه های انبوهی اندوختند.

این افراد که در حکومت و در مجالس فرمایشی شاه صاحب قدرت بودند، پس از مهاجرت بخارج ، قادر نشدند طرح و برنامه سازنده ای را باجرا درآورند . زیرا در فرهنگ و مناسباتی پرورش یافته بودند که ابتکار سیاسی از آنان سلب شده بود. سطح دانش سیاسی و جایگاه فرهنگی این محافل را در تلویزیونهای مختلف لس آنجلس مشاهده میکنیم.

- شاه که دوست بی چون چرای آمریکا و غرب محسوب می شد از اینکه تصمیم گرفتند او را از قدرت تصمیم گیری مطلق حذف کنند دچار سرخوردگی و گجی شده بود و قادر نبود برای نجات کشور و حتی برای نجات سلطنت با نیروهای معتدلی مثل جبهه ملی و دکتر علی امینی مصالحه کند. تردید و سرگردانی شاه، به گسترش بحران سیاسی کمک کرد . بطوریکه برخی از افسران عالیرتبه مثل غلامعلی اویسی بعنوان اعتراض از مقام خود استعفا داد و کشور را ترک کرد.

شکاف در دستگاه نظامی و امنیتی رژیم موجب شد که آخوندها " فرصت را غنیمت " شمرند و در هر مسجد و حسینیه دست به تبلیغ زدند و با مصلحت برخی از رهبران ارتش و ساواک، مثل فردوست ، قره باغی و مقدم و... ابتکار عمل را در دست گرفتند.

برخی از امرای ارتش و رهبران دستگاه امنیتی شاه که در ارتباط مستقیم با مقامات آمریکایی کار میکردند، آماده پیاده کردن طرحی شدند که آمریکا و اروپا در کنفرانس " گوآدلوپ " به تصویب رسانده بودند. بعنت بینش سیاسی و فرهنگی که در میان مقامات امنیتی رژیم شاه حاکم بود، آنها در درجه نخست با آخوندهای همکاری کردند که دست پرورده و مزدبگیر ساواک و اداره اوقاف بودند. دکتر شاپور بختیار که در واپسین روزهای سرنوشت ساز قدرت سیاسی را بدست گرفته بود، نتوانست از همکاری خانانهای برخی امرای ارتش و ساواک با آخوندهای مرتجع جلوگیری کند .

البته برای ثبت در تاریخ و گرامیداشت خاطره شاپور بختیار باید تاکید کنم که بینش واپسگرایانه حاکم در میان برخی از رهبران جبهه ملی و " رادیکالیسم کوری " که در بسیاری از ما مبارزین و " روشنفکرانها" حاکم بود، حکومت بختیار " بایکوت " شد و این عوامل موجب گردیدند که آن سیاستمدار شجاع و دوراندیش نتوانست کاری از پیش ببرد و آخوندها قدرت مطلق را بدست گرفتند.

- مقامات آمریکایی که از تردید و آشفتگی روحی شاه مطلع بودند، طرحهای مختلفی را مورد ارزیابی قرار میدادند. آقای ژنرال هویزر برای مطیع کردن ارتش به ایران سفر کرد و آقای " برژینسکی " که ابتدا با اتفاق آقای اردشیر زاهدی برای بقای رژیم شاه تلاش میکرد ناگهان طرح " کمر بند سبز" را مطرح کرد و با اطرافیان خمینی در پاریس ارتباط برقرار کردند و نهایتاً همگام با برخی کشورهای اروپا، در کنفرانس " گوآدلوپ" از پیشنهادهای قطب زاده- بنی صدر- ابراهیم یزدی و حسن حبیبی مبنی بر حمایت از نهضت آزادی پشتیبانی کردند. محتوای طرح این بود که نهضت آزادی با خمیر مایه مذهبی حکومت را تشکیل بدهد و آقای خمینی نقش " بولدورز" را ایفا کند و حکومت را در پشت سر " ارشاد " کند.

- بقایای محافل چپ رادیکال و گروههای سنتی که از بینش و منش دمکراسی خواهی برخوردار نبودند، از طرف دیگر در توانائی خود نمی دیدند که رژیم شاه را براندازند، پس از آزاد شدن از زندان ها، هم پیمان همان آخوندهای مرتجع شدند و بدنبال حوادث حرکت کردند. استدلال این محافل این بود که آخوندها شعور و درایت حکومتداری را

ندارند، باید با آنان بطورتاکتیکی همکاری کرد تا بعداً قدرت را از آنان پس بگیریم. درحقیقت با توسل به چنین تاکتیک های کودکانه ای، جاده را برای نابودی خودشان و جامعه فراهم کردند.

برخی از این محافل از گذشته درس آموختند. اما هنوز محافل بشمارای از بقایای همان گروهها در داخل و خارج از کشور وجود دارند که فرصت طلبانه بافراکسیونهای مختلف این رژیم همکاری میکنند.

### ۳- جایگاه شاه و نقش بقایای طرفداران سلطنت:

- واقعیت اینستکه که شاه برای مردم و حتی اطرافیانش ارزش و اعتباری قائل نبود و دوست داشت که به تنهایی در باره همه امور تصمیم گیری کند (دراینباره رجوع کنید به خاطرات اسدالله علم و اسناد ساواک در ژنو که بوسیله کنفدراسیون جهانی مصادره شده بود). شاه فاقد پایگاه اجتماعی بود. تنها مدت کوتاهی توانسته بود با اجرا درآوردن طرح "اصلاحات ارضی" در میان دهقانان محبوبیتی کسب کند. اما از آنجائیکه اصلاحات ارضی بدون ارزیابی از شرایط تولیدی در نقاط مختلف کشور وبدون پیش بینی برنامه های آموزشی، کمک های فنی، مالی و بدون فراهم کردن خدمات وامکانات بازاریابی، با اجرا درآمده بود. این کمبودها موجب شدند که تعدادکثیری از کارگران کشاورزی وکشاورزان کم زمین، با مشکلات معیشتی روبرو شوند. لذا برای جستجوی کار، درآمد بیشتر و زندگی بهتر به شهرهای بزرگ هجوم آوردند و پدیده "حاشیه نشینان شهر" در اطراف شهر های بزرگ را بوجود آوردند که اغلب با مقامات شهرداری درگیر میشدند. این نیروی رها شده از دهات که بعلت ناموزونی برنامه ریزی های اقتصادی و صنعتی نتوانسته بودند جذب تولیدات صنعتی و "جامعه شهری" شوند، در جریان فروپاشی نظام سلطنتی، به ابزار ارتجاعی بزرگی بدل شدند و نیروهای: بسیج، پاسدار و کمیته های رژیم آخوندی را تشکیل دادند.

- آندسته از طرفداران شاه که از زندگی خوبی برخوردار بودند ویا بسیاری از تکنوکراتهای دستگاه اداری - نظامی هوادار شاه که به خارج از کشور مهاجرت کرده بودند، چون اجازه نداشتند در امور سیاسی و در امور تخصصی خود ابتکار عمل داشته باشند، پس از مهاجرت نیز نتوانستند نقش سازنده ای ایفا کنند.

- در میان اعضای خانواده سلطنتی تنها شاهزاده رضا پهلوی است که در گفتگوهای سیاسی حتی با مخالفین پدرش شرکت میکند و درباره امور سیاسی و بحران کنونی کشور مواضع دمکرات منشانه ای اتخاذ کرده است.

از نظام گذشته، عده ای از افسران و درجه داران بخاطر اعتقادات صادقانه ای که به نظام سلطنتی داشتند و فرمانبردار شاه بودند، بیرحمانه قربانی حوادث بحران سال ۵۷ شدند. برخی مقامات نظامی و اداری دوران رژیم شاه را می شناسم که دارای مسئولیت مهمی بودند و تا زمانی که شاه در کشور بود به او وفادار بودند، اما پس از فروپاشی سلطنت، باوجودیکه در تنگدستی و با کمک های اجتماعی و پناهندگی زندگی میکنند، حاضر نمی شوند در جارجونجالها و شعارهای توخالی شرکت کنند. عقیده دارم که روزی فرا خواهد رسید که مردم و آزاداندیشان ایران خاطره همه انسانهای بی گناه و شرافتمندی را که بخاطر "اعتقاداتشان" کشته شدند ویا مورد آزار قرار گرفتند، گرامی بدانند و از آنان اعاده حیثیت کنند.

بر اساس اسناد و مدارکی که در اختیار دارم و شخصاً نیز بطور روزمره شاهد رویدادهای سیاسی سال ۵۷ بودم، باین نتیجه گیری قطعی رسیده ام که:

1- دولتهای آمریکا و اروپا نقش تعیین کننده ای در فروپاشی رژیم شاه داشتند.

2- عامل دیگر فروپاشی رژیم، عملکردهای شخص شاه بود. سیاست استبدادیش او رامنزوی کرده بود و حتی بسیاری از اطرافیانش به او وفادار نبودند و با فرهنگ چاپلوسی تظاهر به وفاداری میکردند. شاه عدم درایت خود را در شرایط بحرانی نشان داد و قادر نشد با نیروهای میانه رو و دمکرات "آشتی" کند و در راه "همبستگی ملی" گام بردارد.

3- عامل دیگر فروپاشی نظام سلطنتی، شکاف و دو دستگی در میان رهبران ارتش و دستگاه امنیتی شاه بود.

بحران کنونی ایران؛ تشابه و تفاوتهای آن با بحران سال ۵۷

رژیم جمهوری اسلامی بخاطر بهره برداری از باورهای مذهبی مردم و با بهره گیری از فرهنگ ارتجاعی و استبدادی موفق شده بود که درمیان بخشی از مردم طرفداران جدی کسب کند و هنوز از حمایت بخشی از اقشار تهیدست مذهبی که سهمی در قدرت و غارت دارند، برخوردار میباشد. این رژیم که پایگاه خود را بر مبنای اقشار میانی جامعه و نسل جوان کشور از دست داده است، مدتی بوسیله یک آخوند حيله گر بنام محمد خاتمی نجات پیدا کرد.

محمد خاتمی موفق شده بود با کمک جریانهای فرصت طلب داخل و خارج از کشور قریب هشت سال مردم کشور را بفریبد اما عاقبت مردم آگاه شدند. مردم فریب خورده و نا امید ایران بخاطر فقدان یک آلترناتیو دمکرات، باز میان بد و بدتر انتخاب میکنند چون امکان انتخابات آزاد وجود ندارد و نیروی سیاسی سازمان یافته و قدرتمندی در جامعه هنوز وجود ندارد. بقدرت رسیدن احمدی نژاد نشانگر آنست که این رژیم دیگر شانس " مانور دادن " ندارد و مجبور شده است که سیاست فاشیستی و تروریستی خود را تشدید ببخشد. احمدی نژاد و باند تروریست او قادر به حل نارضایتی مردم ؛ و حتی قادر به نجات خویش نیستند. در حقیقت روی کار آمدن احمدی نژاد را باید بعنوان " تیر خلاص جمهوری اسلامی " تلقی کرد.

در این شرایط رژیم جمهوری اسلامی با بحران مرگباری روبرو است. اما ببینیم بحران کنونی رژیم چگونه ختم خواهد شد؟ و نقش " عامل خارجی " و نیروهای سیاسی و اجتماعی ایران چگونه خواهند بود؟

- با شناختی که از کیفیت و کمیت سازمانهای سیاسی ایران داریم، بر این باورم که اپوزیسیون کنونی ایران با چنین ساختار و مناسباتی که در آن حاکم است، امکان و توانایی برچیدن نظام حاکم را ندارند. چرا؟

- نیروهای سیاسی ایران را در داخل و خارج را نام ببریم: جبهه ملی ایران، سازمان مجاهدین خلق ایران، دهها محفل طرفدار نظام پادشاهی، سازمانهای دانشجویی و دهها گروه چپ که بخش بزرگی از این گروهها باهمدیگر در ستیزند و سلوک نمیکند.

باتوجه به چنین خصلت، توان و مناسباتی که وجود دارد، آیا حوادث بحران ۵۷ با شیوه و زشتی های دیگری تکرار خواهند شد؟

تجربیات سی سال گذشته نشان داده است که نیروی سیاسی قدرتمندی که از سازمان یافتگی و پایگاه مردمی برخوردار باشد هنوز در ایران شکل نگرفته است.

بخشی بزرگی از این گروهها به دلایل بینشی، فقدان قدرت مبارزاتی و فقدان پایگاه مردمی منتظر " معجزه " هستند. بهمین دلیل تا قبل از حوادث اخیر، مردم ناراضی کشور نیز بخاطر فقدان سازمان رهبری کننده مبارزات، مایوس و خانه نشین شده بودند. یا بمنظور " تلاش برای معاش "، مصلحت اندیشانه میان بد و بدتر انتخاب میکردند تا روز رهایی فرا رسد.

اکنون مردم ایران - خصوصاً جوانان آگاه و دلیر ایران- پا بمیدان مبارزه گذاشته اند.

اکنون شکاف عمیقی بین فراکسیونها درون رژیم ایجاد شده است و اعتبار این رژیم در سطح ملی و بین المللی از میان رفته است.

فعالیتهای تروریستی و تحریک آمیز رژیم آخوندی در منطقه و کوششهای آن برای دست یابی به سلاح های کشتار جمعی، آمریکا، اسرائیل و کشورهای اروپا را واداشته است که خواستار تحول بنیادی در ایران باشند.

نیروهای ملی و دمکرات ایران که خواستار " سکولاریسم " و استقرار دمکراسی در ایران هستند، باید هرچه زودتر خود را متشکل سازند و صف مستقل مبارزاتی خود را در داخل و خارج از کشور سامانه بخشند. وگرنه باردیگر ناظر " سازش ها " و خیانتها علیه مردم خواهیم شد.

مطمئن هستم که اگر بفکر چاره اندیشی خردمندانه ای نباشیم، جنگ داخلی، خونریزی و استقرار حاکمیت ارتجاعی دیگری جامعه ما را تهدید خواهد کرد.

با شناختی که از ساختار قدرت و خصلت نظام دینی حاکم در ایران داریم، فروپاشی این نظام با مقاومت خشونت آمیز و خونریزی مختلف و با آشوب در منطقه همراه خواهد بود. درحقیقت این رژیم مرگ سیاسی خود را بصورت عملیات انتحاری در خواهد آورد که منجر به تخریب و خونریزی و فاجعه دیگری خواهد شد.

آیا مبارزینی که فاجعه گذشته را تجربه کرده اند، برای جلوگیری از فاجعه ی دیگری که گسترده و عمیق تر روی خواهد داد، خود را آماده کرده اند؟ و آیا اینبار سازمان یافته ، هماهنگ و با درایت سیاسی عمل خواهند کرد؟ یا اینکه قصد داریم تماشاچی حوادث فاجعه آمیز دیگری بشویم؟ یا طالب آن هستیم که درجنگ داخلی و در ویرانی کشور سهیم شویم؟ یا اینکه همت و اراده اقدام سازنده ای را در خودمان سراغ داریم که هنوز بکار نبرده ایم؟

از فروپاشی این رژیم بسهم خود استقبال میکنم ،اما نگران بروز فاجعه دیگری هستم که باید هرچه زودتر خود را آماده کنیم و تدارک ببینیم تادر مرحله فروپاشی و گذار از بحران،در داخل و خارج از کشور سازمان یافته عمل کنیم. ضروریست که از هم اکنون برای جایگزین شدن قدرت سیاسی که مطلوب مردم باشد، زمینه سازی کنیم. ضروریست که در آینده دنباله رو حوادث نباشیم وبا مدیریت سالم جامعه را بسوی ثبات و سازندگی هدایت کنیم. چنین هدف هائی حاصل نمیشوند مگر اینکه اتحاد و ائتلاف هدفمند فقط از نیروهای طرفدار دموکراسی و حقوق بشر شکل بگیرد و با گوناگونی اندیشه بپذیریم که بطور درازمدت (استراتژیک) درراه همبستگی ملی و نهادینه شدن دموکراسی در ایران گام برداریم.